

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## نگرشی فشرده پیرامون بینش عقلانی در دین، دین ورزی مدرنیته، اصول و فروع دین!!

### پژوهش و نگارش: پیکار



۲۴ حمل ۱۳۹۱

**دین، آیین و کیش**، در واقعیت امر، یک جهان بینی و مجموعه‌ای از باورهای انسان‌های روی کره خاکی است که می‌کوشد توضیحی، تعبیری و تفسیری را برای یک رشته از پرسش‌های اساسی، مانند چگونگی آفرینش انسان در کائنات، پدید آمدن اشیا و جانداران و آغاز و پایان احتمالی اشیا و پدیده‌ها، و گونه‌های زیست و زیستن آنها را ارائه نماید. بسا انسان‌ها و به ویژه پژوهشگران به این باور هستند که همه ادیان فراعقلی اند، یعنی بخش‌هایی از آن مستقل از عقل او بر مبنای عشق و اعتقاد بنا یافته است. شمار دین‌ها در میان انسان‌ها بسیار زیاد است و این ادیان توضیحات بسیار متفاوت و داستان‌های پرشماری را در راه کوشش برای یافتن پاسخ به معماهای یاد شده مطرح می‌کنند. در باور دینداران، موجود یا موجوداتی که فراتر از قوانین جاری طبیعت هستند این جهان را آفریده و بر آن فرمان‌روایی می‌کنند و انسان می‌تواند از راه پرستش او و یا آنان از واکنش آن موجود یا آن چند موجود استفاده نماید و به درجه‌ای از حس امنیت و آرامش برسد درباره این‌که «موجود آفریننده» مورد نظر ادیان چه ویژگی‌هایی دارد و تعداد و صفات و اهداف آن‌ها چیست و طول عمر و ابعاد و شمار پیام‌آوران آن‌ها چه تعداد و اندازه‌است در میان ادیان اختلاف نظرهای بسیار زیادی وجود دارد. مجموعه دین از دو بخش تشکیل شده‌است:

**اول**، آموزه‌ها و گزاره‌های اعتقادی اند که به نام هست‌ها و اصول یاد میشوند، و **دوم** دساتیر و هدایات عملی، اخلاقی و ارزشی هستند که بر پایه آموزه‌ها و مؤلفه‌های اعتقادی استوار شده‌اند که به نام باید‌ها و یا فروع دین، یاد میشوند که در مورد هر کدام در آینده‌ها بحث‌هایی خواهیم داشت. در ادیان مختلف، این آموزه‌های اعتقادی تلاش می‌کنند تا پاسخی برای درک معماهای هستی و آنچه درک نشدنی است، فراهم کنند. واژه‌های دیگری مانند **کیش و مذهب** گاه به همان معنی دین و گاه به معنی زیرشاخه‌هایی از یک دین بکار می‌روند. دین یا اصطلاحاً «**آسمانی**» است یعنی **پیامبری** آمده و مدعی این است که هر چه آورده از طرف آنچه وی **خدا** می‌نامد سرچشمه گرفته یا «**آسمانی**» نیست یعنی حاصل افکار و عقاید یک انسان می‌باشد. از گسترده‌ترین دین‌های جهان می‌توان از دین‌های ابراهیمی نام برد. **دین‌های ابراهیمی** که همه از

یک ریشه و منطقه **خاور میانه** سرچشمه می‌گیرند عبارت‌اند از **اسلام، مسیحیت و یهودیت**. دین‌های **بابی و بهائی** نیز از این دسته و از ادیان نوین هستند.

از دین‌های بزرگ دیگر در جهان می‌توان از **بوداگرایی، هندوگرایی و آیین کنفوسیوسگرایی** نام برد. این ادیان لزوماً خدامحور نیستند ولی به نظر می‌رسد این ادیان معتقد به ماوراء طبیعت باشند. دین‌های کهن فراوان دیگری نیز وجود دارد مانند **زرتشتی‌گری، مانی‌گری، مهرپرستی** و جز اینها. **امیل دورکیم در صور بنیانی حیات دینی** با بر شمردن تعاریف رایج در ارتباط با دین همچون: «دین به مثابه دیدگاهی اعتقادی در رابطه با مواردی که در قالب علم نمی‌گنجد» ( **دورکیم 2** ) «دین به عنوان دستگاهی برای تنظیم روابط با موجودات خاص همچون خدایان، شیاطین، فرشتگان، ارواح و...» ( **دورکیم 39** ) به رد این تعابیر می‌پردازد و دین را بدین گونه تعریف می‌کند: دین عبارت است از دسته‌ای همبسته از باورها و اعمال مربوط به امور لاهوتی (مجزا از امور ناسوتی) که این باورها و عقاید همه کسانی را که پیرو آنها هستند در یک اجتماع اخلاقی واحد به نام امت متحد می‌کند. ( **دورکیم 63** )

" قوی ترین و مهم ترین عنصر ای که از جهان گذشته برای کافه بشریت باقی مانده و بهترین نماد عالم قدیم است، دین است، که اکنون هم به قوت خود در دنیای جدید حضور دارد و دل ها و مغز های بسیاری را معطوف و متوجه خود کرده است. از سوی دیگر جهان جدید واجد عناصری است که در پاره ای از موارد با جهان قدیم و اندیشه دینی همخوانی و سازگاری ندارد. تلاقی بسیار جدی و مهمی در این زمینه صورت گرفته است. این تلاقی برای بعضی ها به معنای نسخ و لغویکی از دو طرف معادله بوده است. در عین حال، به قول وایتهد، **Whitehead** دانشمند انگلیسی که سال ها در دانشگاه هاروارد تدریس میکرد، برخورد علم و دین و یا جهان جدید و جهان قدیم، فرصتی را به وجود آورد. این برخورد برای دین داران مصیبت نبود، بلکه فرصتی بود تا به متاع خود با دقت بیشتری بنگرند و سرمایه خود را مورد توجه مجدد قرار دهند. انسان ها معمولن، از مدرنیته به میوه های مدرنیته و یا ثمره های جهان جدید نظر دارند و ریشه های مدرنیته و جهان مدرن را کمتر مورد توجه قرار میدهند که برهان آن نیز خیلی روشن است. انسان ها به تعبیر ساده خود شان، عقل شان به چشم شان است، یعنی آنچه را که می بینند، تنها متوجه ظواهر پدیده و مؤلفه های بیرونی آن هستند و پیرامون اصول و سرشت درونی و ماهیت ذاتی آن کمتر اندیشه میکنند. برای همه مردم، در واقعیت امر ریشه یابی و نقب زدن به اصول، کاری است که دیر تر و سخت تر صورت می پذیرد.

شاید میان جهان قدیم و جهان جدید، تفاوت های بیشماری وجود داشته باشند، ما در این جا تنها به چهار تفاوت بنیادی اکتفا خواهیم کرد تا مورد بررسی قرار گیرند که عبارتند از : **وسایل، غایات، مفاهیم ( تصورات )، و پیش فرضها ( تصدیقات )**. باید دانست که جهان تنها به معنای در و دیوار و سر و صورت این طبیعت نیست. انسان تنها موجودی است که عالمی متعلق به خود دارد. هر کدام از ما برای خود عالمی داریم. جهان و طبیعت بیرونی جهانی است که حیوانات هم در آن زندگی می کنند. این جهان برای حیوانات تا هنوز مدرن نه شده است و هر گز نخواهد شد در صورتی آنها هم در این جهان زندگی می کنند که در و دیوارش نو شده است و هیچ کس هم نمیتواند بگوید که گوسفندان هم مدرن شده اند در صورتی که در جهان مدرن زندگی میکنند. و تنها انسان است که جهان دارد و از این رو میتواند بگوید که جهان انسانی من تازه و نو شده است؛ زیرا انسان در چهار چیزی که بر شمردیم، با حیوانات تفاوت دارد. در یکی از آیات قرآن در

سوره بقره، در بحث از آمدن پیامبران، آمده است: **كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (2:213)**

" مردم همه امت واحد بودند. پیامبران آمدند و این امت واحد را بر آشفتنند و میان شان تفاوت و تحول ایجاد کردند و آتش نا همواری را در خرمن تعادل زندگی زدند....." (سوره بقره، آیه 213) جهان تفکر، تعقل و تدبیر انسانی از آن جا شروع شد که آتش ناهمواری در خرمن تعادل زندگی افتاد. حیوانات هنوز هم دسته (امت) واحد هستند، و از همین سبب است که در میان شان پیامبری نیست و متفکری نیز در بین شان ظهور نکرده است که میان شان اختلاف را به میان آورد و در میان شان چند دستگی پیدا کند تا این چند دستگی ها در میان آنها باعث رشد و تکامل شان شود. و شایر برخی ها گویند که در میان آنها نیز بزرگ بخاطر قیادت وجود دارد اما آن دیگر قیادت عقلانی نیست بلکه حسی و انگیزه ای است، که دارای دیگر اندیشی باشد و یا آینده نگری داشته باشند. آنگونه که مولوی گوید:

پیش از ایشان ما همه یکسان بودیم

کس ندانستی که ما نیک و بدیم

قلب و نیکو در جهان بودی روان

چون همه شب بود ما چون شب روان

گفت ای غش دور شو صافی بیا

مثنوی، دفتر دوم، ابیات، 275-285

در این زمانی که حیات بسر می بریم، زندگی انسان ها به گونه ای آمده است که شب و روز از هم تفاوت چندانی ندارند، و طلای قلب (نا خالص)، با طلای اصل، در رقابت متداوم قرار دارند و این طلای قلب و نا خالص بر طلای اصل فخر می فرورد و میگوید من و تو یکی هستیم و چه تفاوتی با هم داریم. اما طلای اصل در جواب طلای بدل می گوید، صبر کن تا روز شود، آنگاه روشن و معلوم می شود که کدام ما در چه احوالی قرار داریم. مولوی در زمینه می گوید:

پس قیامت روز عرض اکبر است      عرض او خواهد که با زیب و فر است

هر که او چون هندو بد سودای است روز عرضش نوبت رسوایی است

چون ندارد روی همچون آفتاب او نخواهد جز شبی همچون نقاب (مولوی)

**ناصر خسرو**، نیز تا حدی مشابه به این بینش سروده ای دارند که مذاکره و مباحثه درخت تناور چنار و کدو بن، بازتاب داده و رقابت سالم و ناسلم، اصل را از فرع، سره را از نا سره و حقیقت عینی را از حقیقت غیر عینی، بازتاب داده است:

**نشیده‌ای که زیر چناری کدو بنی**

بر رست و بردوید برو بر به روز بیست؟

پرسید از آن چنار که تو چند ساله‌ای؟

گفتا دویست باشد و اکنون زیادتی است

خندید ازو کدو که من از تو به بیست روز

بر تر شدم بگو تو که این کاهلی ز چیست

او را چنار گفت که امروز ای کدو

با تو مرا هنوز نه هنگام داوری است

**فردا که بر من و تو وزد باد مهرگا**

آنگه شود پدید که از ما دو مرد کیست؟

بر آمدن آفتاب به تعبیر مولوی، یا در آمدن پیامبران، به تعبیر قرآن، آن اختلاف و تفاوت را در جهان انسانی انداخت و نا همواری را پدید آورد، و بدین ترتیب ما از عالم حیوانات متمایز شدیم. عمده آنچه که به ما بر می‌گردد، علم و کائنات درونی ما است و نه عالم بیرون ما. از نظر عالم بیرونی، ما با سایر جانوران، حیوانات و گیاهان، تفاوتی نداریم و همه در دنیا زندگی بسر می‌بریم و اگر باران و یا برفی بیارد، یا زمستان و یا تابستان شود، برای همه است.

**ریشه شناسی واژه دین :**

واژه دین، ریشه‌ای فارسی- دری دارد و در فارسی میانه هم دین (با یای مجهول) بوده است.<sup>[۱۵]</sup> در سانسکریت و گاتها و دیگر بخش‌های اوستا مکرر واژه «دینا» آمده دین در گاتها به معانی مختلف کیش، خصایص روحی، تشخص معنوی و وجدان بکار رفته است و بمعنی اخیر دین یکی از قوای پنجگانه باطن انسان است.<sup>[۱۶]</sup> واژه‌های دین از واژه اوستایی دینا ریشه می‌گیرد. خود واژه دینا به ریشه کارواژه «دا» به معنی اندیشیدن و شناختن می‌رسد. در اوستا واژه دینا به معنی دین و نیز نیروی ایزدی بازشناسی نیک از بد گزارش شده است. در زبان اوستایی و نیز پارسی میانه

به همکردها (ترکیب‌ها) بی‌گونگونی از این واژه بر می‌خوریم مانند: دین آگاهی، دین بُرداری (نمایش دینی)، دینکرد (کردار دینی)، دین یشت (نام شانزدهمین یشت از یشت‌های بیست و یک گانه **اوستا**) و جز اینها. البته نظریه دیگری نیز می‌گوید که از واژه دئنا گرفته شده است که به معنای وجدان است. **عبدالحسین زرین‌کوب** در کتاب **قلمروی وجدان** در مورد دین بحثی می‌کند که دین در اصل همان وجدان انسان‌ها است. دین مجموعه‌ای از نظام‌های فرهنگی، اعتقادی و جهان بینی‌هایی است که با ایجاد نمادهایی، انسان را به ارزشهای روحانی و گاه به ارزشهای معنوی ارتباط می‌دهد. بیشتر ادیان با شرح روایات، الگوها، سنن و تاریخهای مقدسشان قصد دارند که به زندگی معنا دهند یا به هستی‌شناسی بپردازند. آنها مایلند تا اصولی اخلاقی، دینی یا یک سبک زندگی بهتری از ایده‌هایشان را درباره‌ی ماهیت انسان و جهان هستی ارائه دهند. گاهی اوقات واژه‌ای دین با ایمان یا نظام اعتقادی اشتباه گرفته می‌شود، اما دین با باور شخصی که جنبه‌ای عمومی دارد متفاوت است. اکثر ادیان رفتارهایی همچون مراحل سلوک روحانی، تعریفی که پیروان یا اعضای همان دین از آن دارند، مجامع عمومی، نشستهای منظم **مذهبی** یا خدماتی که به منظور حل مشکلات یا عبادات **انجام میشود** مکانهای مورد احترام (**چه طبیعی باشد یا بنا شده**) و یا کتابهای مقدس سازماندهی میشوند. اعمال مذهبی یک دین همچنین ممکن است شامل آیین‌ها، مراسم یادبود از نعمتهای یک خدا یا خدایان، قربانیها، جشنها، ضیافتها، بیخودی، تشرّف، مراسم تدفین، خدمات ازدواج و نکاح، مراقبه، موزیک، هنر، رقص، خدمات عمومی یا دیگر جنبه‌های فرهنگی انسان شود. توسعه‌ی دین فراخور فرهنگهای مختلف اشکال مختلفی به خود گرفته است. برخی ادیان تأکید را بر باورها قرار داده‌اند در حالیکه ادیان دیگر بر اعمال تکیه دارند. برخی ادیان روی تجربیات دیداری، ایمان فردی تمرکز دارند در حالیکه دیگر ادیان فعالیت‌های جمعی دینی را ارزشمندتر میدانند. برخی ادیان ادعا میکنند که جهانی هستند، باید به قانونها و جهان بینی‌شان اعتقاد داشته باشند، در حالیکه ادیان دیگر فقط بوسیله‌ی یک گروه کاملاً مشخص یا محدود فعالیت‌های خود را انجام می‌دهند. در بسیاری از جاها دین با سازمانهای عمومی همچون آموزش و پرورش، بیمارستانها، خانواده، حکومت و سلسله مراتب سیاسی آمیخته شده است. انسان‌شناسانی مثل جان مونوگان و پیتر جاست اظهار میکنند: «واضح به نظر میرسد یکی از کمکهایی که دین به ما میکند تا انجام دهیم درگیر شدن با مشکلات زندگی انسانی است، مشکلاتی که مهم، پایدار و غیرقابل تحملند. یک روش مهمی که باورهای دینی برای انجام این کارها به ما کمک میکنند فراهم آوردن یک دسته از ایده‌ها درباره‌ی چگونگی و چرایی این جهان است که با کنار هم قرار دادن آنها به انسانها اجازه میدهد که خود را با نگرانیهایشان سازگار کنند و با بد اقبالی‌هایشان روبرو شوند. برخی مطالعات آکادمیک که این موضوع را مورد مطالعه قرار داده‌اند دین را به سه بخش تقسیم کرده‌اند: ادیان جهانی، یک اصطلاحی است که به فرهنگهای سرتاسری، باورهای ملی اشاره میکند: ادیان بومی، که به گروه‌های دینی فرهنگی خاص اشاره میکند و جنبشهای مذهبی جدید که به باورهای تازه توسعه یافته اشاره میکند. یک نظریه‌ای پیشرفته‌ای آکادمیک دین، ساختارگرایی اجتماعی، می‌گوید که دین یک مفهوم جدیدی است که همه‌ای اعمال معنوی و عبادی پیروانش را یک مدلی شبیه به دین ابراهیم میداند که همانند یک سیستم منظمی به تفسیر واقعیت و دفاع از وجود انسانی کمک میکند، بنابراین دین، بعنوان یک مفهوم، برای فرهنگهای غیر غربی که بر پایه‌ی چنین سیستمی بنا نهاده نشده‌اند، یا برای سیستمهایی که ساختار ساده‌تری دارند به صورت نامناسب بکار برده شده است. دین از واژه فرانسوی **religion** به معنای "جامعه دینی" و واژه لاتین **religionem** (اسم **religio**) به معنای "احترام به چیزی مقدس، احترام به الهه‌ها"، "تعهد، رابطه بین بشر و الهه‌ها" ریشه در واژه لاتین **religio** دارد، ریشه‌های اصلی آن نامشخص هستند. یک احتمال، ریشه‌یابی از واژه مشابه **le-ligare** است، یعنی تفسیر منسوب به سیسرو که **Lego** "خواندن"، یعنی **re** (دوباره) و **lego** در مفهوم "انتخاب کردن"، "دوباره

**مرور کردن** " یا **"با احتیاط اندیشیدن"** را بهم مرتبط می‌سازد. پژوهشگران معاصر مانند تام هارپور و جوزف کامپ بل ریشه یابی از **Ligare** "پیوند داشتن، رابطه داشتن" را احتمالاً از واژه پیشوندی **re-ligare**، یعنی **re** (دوباره) و **ligare** "رابطه داشتن" میسر می‌سازند که سنت آئوگوستین آن را حائز اهمیت ساخت، که البته پس از تفسیر لاکتانتیوس قرار گرفت. کاربرد قرون وسطایی جایگزین مسلک یا طریقه در تعیین جوامع متحد مانند فرقه‌های رهبانی می‌شود: **"در مورد 'آیین' جمع آوری پشم‌های طلائی گوسفند نر آسمانی توسط شوالیه در دین آویس می‌شنویم"**. زبان شناس ماکس مولر معتقد است ریشه واژه انگلیسی **"religion"**، واژه لاتین **religio**، در ابتدا تنها در معنای "احترام به خدا و الهه، اندیشه محتاطانه درباره موضوعات الهی، تقوا" (که بعدها سیسرو آن را ریشه یابی کرد که دلالت بر **"پشتکار"** داشت) به کار می‌رفت. ماکس مولر اکثر فرهنگ‌های دنیا از جمله مصر، ایران، و هندوستان را در این برهه تاریخی دارای ساختار قدرتی مشابه توصیف کرد. آنچه که امروزه دین باستانی نام دارد، **"شرع"** می‌باشد. اکثر زبان‌ها دارای واژگانی هستند که می‌توان آنها را **"دین"** ترجمه کرد، ولی ممکن است کاربردهای متفاوتی داشته باشند، و بعضی زبان‌ها هیچ واژه‌ای برای دین ندارند. مثلاً، واژه سانسکریت **dharma**، را گاهی **"دین"** ترجمه کردند که به معنای شرع است. در جنوب آسیای باستان، مطالعه شرع شامل مفاهیمی مانند ریاضت کشیدن برای رسیدن به تقوا و انجام آداب و رسوم تشریفاتی و عملی بود. در ژاپن قرون وسطایی، رابطه مشابهی بین **"قانون امپراتوری"** و قانون جهانی یا **"قانون بودایی"** وجود داشته‌است، ولی این قوانین بعدها به منابع مستقلی از قدرت تبدیل گشتند. در زبان عبری، معادل دقیقی برای **"religion"** وجود ندارد، و یهودیت بین هویت‌های دینی، ملی، نژادی، یا قومی تمایزی قائل نمی‌شود. یکی از مفاهیم اصلی آن، **"halakha"** است که گاهی **"شرع"** ترجمه می‌شود، که راهنمای انجام تکلیف دینی و اعتقاد و اکثر جنبه‌های زندگی روزمره می‌باشد. استفاده از اصطلاحات دیگر مانند اطاعت از خدا یا اسلام نیز بر مبنای تاریخچه‌ها و واژگان خاصی می‌باشد.

### خاستگاه‌ها :

نظریه‌های زیادی در مورد خاستگاه‌های دین وجود دارد. گرگ ام. اپستاین، کشیش رشته انسانشناسی در دانشگاه هاروارد، اظهار می‌دارد که لزوماً اکثر ادیان بزرگ دنیا مبتنی بر این اصل هستند که موجودات و نیروهای الهی می‌توانند نشانه عدالت در ماوراء الطبیعه باشند که در طبیعت قابل رؤیت نیستند. به عقیده انسان شناسان جان موناگان و پیتر جاست، به نظر می‌رسد اکثر ادیان دنیا به منزله نهضت‌های تجدید حیات ظهور کرده‌اند، همانطور که بینش پیامبر صاحب کرامت، تصورات افراد را تحریک می‌کند؛ افرادی که به دنبال پاسخ جامع تری برای مشکلات خود هستند بیش از آنکه احساس کنند اعتقادات روزانه این مشکلات را بوجود آورده‌اند. افراد صاحب کرامت در اکثر زمان‌ها و مناطق دنیا ظهور یافته‌اند. به نظر می‌رسد کلید دستیابی به موفقیت بلند مدت - و اکثر نهضت‌ها با تأثیری تقریباً بلند مدت همراه هستند- ارتباط نسبی با پیامبرانی دارند که با ترتیب حیرت انگیز ظهور می‌کنند، ولی بیشتر با افزایش گروهی از حامیانی مرتبط است که می‌توانند نهضتی را رسمیت بخشند.

### اساطیر خاستگاه ادیان مختلف :

برای آشنایی با دین باید ابتدا با مفهوم اسطوره آشنا شد زیرا چنانچه که می‌دانیم بسیاری از داستان‌هایی که در دین عنوان می‌شوند مثل؛ آفرینش اولین انسان، مرگ و ... ریشه در تاریخ و اساطیر یک قوم دارند. اسطوره کلمه‌ای معرب است که از واژه یونانی هیستوریا (**Historia**) به

معنای "جستجو، آگاهی و داستان" گرفته شده است. برای بیان مفهوم اسطوره، در زبان های اروپایی از واژه "Myth" به معنای افسانه و قصد و شرح و خبر استفاده شده است. اسطوره را باید داستان و سرگذشتی مربوط به فراسوی جهان مادی و ملموس دانست؛ که معمولا اصل آن معلوم نیست. در اسطوره وقایع دوران اولیه آفرینش نقل میشود. به عبارت دیگر سخن از آنست که چگونه هر چیزی پدید می آید و به هستی خود ادامه میدهد؟ این دقیقا یک سوال فلسفی است اما اسطوره ها و افسانه ها به این سوال از طریق تخیلات پاسخ میدهند نه از روی منطق. شخصیت های اسطوره را موجودات مافوق طبیعی (خدایان) تشکیل میدهند و همواره هاله ای از تقدس؛ قهرمانان مثبت آنرا فراگرفته است. اسطوره نماد دوران پیش از دانش و نماد و نشان مشخص روزگاران باستان است. تحول اساطیر هر قوم و ملتی، معرف تحول شکل زندگی، دگرگونی ساختارهای اجتماعی و تحول اندیشه و دانش است. در واقع اسطوره نشانگر یک دگرگونی بنیادی در پویش بالارونده ذهن بشر است. اساطیر روایتی است که از طبیعت و ذهن انسان های نخستین ریشه میگیرد و برآمده ی رابطه دوسویه این دوست. ناگفته نگذیریم که اسطوره ریشه تاریخی دارد یعنی اگر از دید ساختاری به اسطوره های جوامع مختلف نگاه کنیم یک چیزهایی از آن جوامع را در روزگاران دور منعکس میکند. در آیین هایی انسان از گیاه خلق میشود؛ مثلا در اوستا، انسانهای اولیه دو گیاه بودند به نام های مشیا و مشیانه؛ این اسطوره مخصوص زمانی است که انسان کشاورزی را می شناخته و در واقع رویش گیاه را میفهمد که تخم میرود زیر خاک، در می آید و رویش پیدا میشود و گیاهان ایجاد میشوند بنابراین فکر میکند تشکیل انسان هم در آغاز مثل گیاه بوده است. در آیینهایی انسان از گل ساخته میشود مثلا در اساطیر مصر باستان حتی یکی از خدایان، آدم را از گل درست میکند و میرود در کوره خورشید می پزد و آدم را بوجود می آورد؛ یعنی در واقع سفال گری یعنی این اسطوره مخصوص دوره سفالگری است پس یک اسطوره برای دوره کشاورزی است و یکی برای سفالگری. این معنای تاریخی دارد. دیگر اینکه اسطوره روی هوا پیدا نمیشود، اسطوره در جامعه پیدا میشود، مردمی هستند که اسطوره را خلق میکنند، بنابراین اسطوره با آن مردم ارتباط دارد. وقتی با مردم ارتباط دارد یعنی با تاریخ ارتباط دارد، با جامعه ارتباط دارد بنابراین می توان به اسطوره معنای تاریخی داد به شرطی که لوازم آن کار در اختیار باشد مثلا نباید اسطوره را با تاریخ امروز تصویر کرد. یک اسطوره کهن باید جای تاریخی خودش را پیدا کند. به عنوان نمونه اسطوره ضحاک در شاهنامه فردوسی دوره ای را روایت میکند که زندگی اشتراکی بوده است یعنی بر همین منطقه ای که اکنون ایران نامیده میشود، جوامع اشتراکی غلبه داشته اند، بعد یواش یواش سیر تاریخی این ها را به طبقاتی شدن سوق میدهد و جمشید یا جمشید تاریخی پیدا میشود. یعنی قومی یا جمعی پیدا میشوند که به تمرکز ثروت اعتقاد دارند. فرگشت زندگی آنان را به طبقاتی شدن رسانده است. برای مطالعه کامل تر درباره موضوع ضحاک که توسط فردوسی که خود از طبقات مرفهی بعنوان دهقانان بوده و از جامعه طبقاتی سود می برده به عنوان ماردوش شناسانده شده است به متن سخنرانی احمد شاملو در دانشگاه برکلی و کتاب ضحاک اثر علی حسوری مراجعه کنید.

### به طور خلاصه برای انواع اسطوره ها تعاریف زیر موجود است:

- اسطوره، واکنشی است از ناتوانی انسان در مقابله با درماندگی ها و ضعف او در بر آوردن آرزوها و همچنین ترس از حوادث است. انسان ها همواره در مقابل بسیاری از پدیده های طبیعی ضعیف بوده اند (به خصوص در گذشته) بنابراین تنها راهی که همیشه آنان را امیدوار نگاه میداشته ساختن اسطوره ها و خدایان و متوسل شدن به نیروی آنان بوده است. البته در برخی از جوامع تعداد انگشت شماری از افراد به جای اکتفا به نیروی اساطیر و خدایان موهوم از نیروی تفکر خود استفاده کردند و به چاره اندیشی منطقی پیرامون پدیده ها پرداختند و علم را پایه ریزی

کردند، اگر بشر امروزه بدین سطح از تمدن و تکنولوژی رسیده است نتیجه شک کردن همین تعداد انگشت شمار (در ادوار مختلف تاریخی) در بنیان های فکری جامعه و تلاش برای تغییر نگرش خود نسبت به محیط پیرامون بوده است.

• اسطوره داستان و تجسمی از احساسات آدمیان است. تکرار این داستان ها که در قالب آداب و رسوم سنتی و مراسم های آیینی برگزار میشود به آدمیان واقعیت و حقایق می بخشد. و در نهایت به او توهم بهترین موجود هستی بودن را میدهد.

• اسطوره نشانه ای از عدم آگاهی بشر است. در گذشته انسان به پیروی از تخیل و کنجکاوی خود برای رویدادها علت و انگیزه می تراشید و به این ترتیب، تخیل را با واقعیت ها پیوند می داد در واقع تمامی اساطیر، افسانه ها و ادیان بر پایه همین تخیلات زاده شدند. در یک کلام اسطوره تلاشی برای بیان واقعیت های پیرامونی با امور فراطبیعی است. انسان در تبیین پدیده هایی که به علتشان واقف نبوده، به تعبیرات فراطبیعی روی آورده و این دقیقاً زمانی است که هنوز دانش بشری توجیه کننده حوادث پیرامونی اش نیست.

### نهضت های دینی :

**گروه های بزرگ دینی در قرن ۱۹ و ۲۰**، تحقیق دانشگاهی در مورد دین شناسی تطبیقی، اعتقاد دینی را به مقوله های فلسفی به نام **"ادیان دنیا"** تقسیم کرد. با این وجود، تحقیق اخیر تاکید دارد که تمامی ادیان لزوماً با اصول متناقضی از یکدیگر تفکیک می شوند و اینکه انتساب تحقیق به فلسفه خاص، یا حتی نهضت دینی معین به جای ماهیت فرهنگی، سیاسی، یا اجتماعی محدود می باشد. پژوهش روان شناسی فعلی درباره ماهیت دینداری نشان می دهد که بهتر است دین را پدیده ثابتی ذکر کرد که بایستی متمایز از هنجارهای فرهنگی (یعنی "ادیان") باشد. لذا فهرستی از نهضت های دینی که در این بخش مطرح گردید، تلاش برای مختصرسازی مهمترین اثرات منطقه ای و فلسفی در جوامع محلی است، ولی به هیچ وجه توصیف کاملی از تمامی جوامع دینی نمی باشد و مهمترین اصول دینداری فردی را توضیح نمی دهد.

### انتقادات از دین :

بسیاری از بی باوران بر این باور هستند که **«برخلاف علم که رازهای ناگشوده را چالشی برای پاسخ گویی می یابد، دین فقط ناشناخته ها را تقدیس می کند»**. (کتاب پندار خدا، صفحه ۱۵۶ نوشته ریچارد داوکینز) ولی این موضوع را عالمان دینی ادیان مختلف من جمله اسلام و به خصوص عالمان دینی شیعی رد می کنند چون مسئله ی لا ادری گری بسیار در میان آن ها کم است و دلایل متعدد و محکمی بر اثبات حقایقی که برای آن ها تقدس قائلند بیان می کنند. **کتاب انسان و ایمان اثر مرتضی مطهری** - برخی علت وجودی دین ها را این می دانند که گروه هایی از انسان ها می کوشند برای پدیده هایی که هنوز با عقل و خرد خود توضیحاتی برای آن نیافته اند توضیحی ارائه دهند. انسان ها به منظور حفاظت از خود و همچنین به خاطر درجه ای از نیاز، به مراسم، عادت ها، دعاها، التماس ها و قربانی کردن هایی رو می آورند که مجموعه آن ها دین نامیده می شود. [۱۱]

دین کوشش انسان برای تماس با «ماوراءالطبیعه ای» است که بسیاری آن را فرضی می دانند. [۱۲]

### اصول و فروع دین چیست؟ :



در تمامی ادیان الهی همچون مسیحیت و یهودیت قبل از آنکه دستخوش تغییرات و تحریفات شوند می توانیم دو بخش کلی را در آنها و نیز در دین مبین اسلام مشاهده نماییم. یعنی هر دینی تشکیل یافته از دو دسته کلی است: اول، اعتقادات و یا همان نظرات و عقاید آن دین که حکم پایه، اساس و ریشه های آن دین را دارد، و دوم دستورات عملی و یا همان احکام اجرایی که توسط فرد فرد معتقدان به آن دین انجام می گیرد. عقاید را می توان موارد علمی و درونی دانست که هر فرد بر اساس تعالیم آن دین در خود ایجاد می کند و در فکر و ذهن او وجود دارد که ما در اینجا بدانها اصول دین می گوئیم و دقیقاً بر اساس همان اصول ذهنی و نکات علمی است که دستورات عملی شکل می گیرد. اصول اعتقادات و عقاید بر اساس آموزش های دینی در درون انسان شکل می گیرد و در صورتیکه بخواهیم به میزان و اندازه آن پی ببریم می توانیم به نحوه عمل و رفتار اشخاص در زندگی و در امور روزمره ایشان توجه نماییم. اصول دین یک رشته آراء و نظرات در خصوص جهان آفرینش، خالق آن و عاقبت کار انسان ها می باشد که کاملاً در فکر افراد وجود دارد و هر چه این نظرات پخته تر و دقیقتر باشد خود را در رفتار های عملی انسانها نشان می دهد. اصول عقاید در همه ادیان الهی سه نقطه مشترک دارند: ایمان به خدا؛ یا همان ایمان به توحید و یگانگی و یکی بودن خدای متعال است. ایمان آوردن به پیامبرانی که از جانب خدا برای هدایت مردم آمده اند. اعتقاد داشتن به روزی که تمامی بشریت در آن روز به پاداش و جزای اعمال خود می رسند. در حقیقت برای آنکه به خلاصه بتوانیم نام ببریم بگوئیم: توحید، نبوت، معاد. اگر فردی در دین حضرت مسیح علیه السلام و یا در دین حضرت موسی علیه السلام تحقیق کند و یا در تمامی ادیان دیگر الهی، می تواند بوضوح این سه مورد را یافت نماید. حال به هر میزان معتقدان به ادیان الهی در توحید و یگانگی خدا وارد شده و آنرا برای خود تحلیل نمایند و ویژگی ها و صفات پروردگار عالم را بهتر بشناسند، این شناخت در رفتار و کردار ایشان خود را نمایان می کند. چنانچه انسانهایی که بت می پرستیدند، بر اساس نداشتن این رشته اعتقادات بوده و پیامبران الهی نیز به خاطر شناخت بسیار زیادی که از خدای متعال داشتند جان خود را در راه او به خطر می انداختند آنطوری که بسیاری از ایشان به جهت ترویج دین الهی خود، جان شیرین را اهداء نمودند. هر چه نوع نگاه و دیدگاه انسان در مورد پروردگارش دقیقتر و روشن تر باشد و پیامبران را هدایتگران خدا بداند و از روزی که از آن به عنوان قیامت یاد می شود اطلاعات بیشتری داشته باد و به آنها ایمان کاملی بیاورد، این مهم در رفتار های فرد ظاهر شده و او را انسانی مومن، درستکار و صالح می سازد. اگر در پیرامون خود نگاه نمایید انسانهایی را می بینید که به یک سلسله رفتار های خاص همچون راستگویی، امانت داری، پرهیز از گناه و انجام واجبات دینی خود مقید هستند و بر خلاف آنها عده ای دیگر به گناه و معصیت مشهور می باشند. درگفتگوی با دسته اول می توانید ایمان ایشان به خدا و روز قیامت را و در دسته دوم عدم ایمان به آن موارد را شاهد باشیم. در دین اسلام نیز این دو بخش کلی وجود دارد. عقاید یا همان اصول دین اسلام (توحید، نبوت و معاد) می باشد که در مذهب شیعه اعتقاد به عدل و امامت نیز وجود دارد. پس نتیجه آنکه هرگاه از فردی پرسیده شود که اصول الدین را نام برده در جواب می گوید: **توحید**، یا اعتقاد به خدانشناسی و یگانگی معبود. **عدل**، یا عدل الهی و عدم ظلم خالق بر هستی،

**نبوت**، یا ارسال انسانهایی پاک به نام پیامبران برای هدایت انسانهای دیگر، **امامت**، یا جانشینان آخرین پیامبر الهی، حضرت محمد (ص) برای پاسداری از آخرین دین الهی، **معاد**، اعتقاد به روزی با نام قیامت که در آخر دنیا بوجود می آید. همانگونه که گفتیم این 5 مورد در ذهن و فکر یک شیعه وجود دارد. حال هر کدام را در خود به طور کامل رشد دهد و به درون آنها وارد شود، رفتار ایشان شایسته و صحیح تر شده و هر چه این پنج مورد را کمتر بشناسد رفتاری بدور از آنچه مورد پسند خدای متعال است از ایشان سر می زند. در دین اسلام و مذهب تشیع این پنج مورد

را اصول دین می نامند و اعمال و رفتارهایی که از آنها نام بردیم فروع دین و یا همان شاخه های دین می نامند. **اصول دین** پایه های اعتقادی دین است که نخست باید به آن ها ایمان آورد و سپس به فروعی که از آن بر خواسته است پای بند بود. اصول دین مربوط به اعتقاد است و فروع دین مربوط به عمل است. اصول دین از نظر اهل سنت، توحید، نبوت و معاد، و از نظر شیعه عدل و امامت نیز اضافه می گردد پایه های اعتقادی ادیان را شامل می شود؛ و در زبان ها، زمان ها و اقوام مختلف صور متفاوتی به خود گرفته است. اعتقاد به اصول دین باید از روی تحقیق باشد، نه تقلید کسی که به اصول دین اعتقاد ندارد، از دین بیرون است. در آغاز برخی از رساله های عملیه از اصول دین سخن رفته است. **توحید، نبوت و معاد** اصول مشترک دین اسلام اند و دو اصل امامت و عدل از مسلمات مذهب شیعه اند و هر کس به آنها ایمان ندارد از مذهب شیعه بیرون است گر چه از اسلام بیرون نیست. اصول دین همراه با اصول مذهب در نزد شیعه پنج تا است:

1. **توحید:** به معنای یگانگی خداوند متعال است.
2. **نبوت:** به معنای پیامبری حضرت محمد بن عبدالله (ص) و دیگر پیامبران الهی است.
3. **معاد:** به معنای آن است که روزی همه مکلفان برای بازخواست و حساب در پیشگاه الهی گرد هم می آیند و هر کس به پاداش و کیفر خویش می رسد. در واقع این روز همان قیامت است.
4. **عدل:** به معنای آن است که افعال خداوند متعال از سر دادگری و شایستگی است و به هیچ کس ستم نمی کند و هر چیزی را در جای خویش نگه می دارد و با هر موجودی، چنانکه شایسته است رفتار می کند.
5. **امامت:** بدین معنا که پس از پیامبر اسلام دوازده امام معصوم منصب خلافت و امامت را بر عهده دارند و آنان منصوب خداوند متعال اند.

**فروع دین و یا شاخه های دین چیست؟** : بر اساس مذهب شیعه که بنیانگذار آن شخص رسول اکرم (ص) می باشد فروع دین ده مورد می باشد. یعنی درخت اسلام 5 ریشه دارد و 10 شاخه ، این ده شاخه عبارتند از: **نماز، روزه، زکات، خمس، حج، جهاد، امر به معروف، نهي از منکر، تولی و تبری**. این ده مورد که از آنها به عنوان فروع الدین یاد می شود همان احکام و دستورات عملی می باشند. اگر فرد یا افرادی نماز نخوانده، روزه نگرفته و هیچ کدام از اینها را انجام ندهند می توانیم با قاطعیت بگوییم اعتقاد به یگانگی خدا و شاهد بودن او بر اعمال و رفتارها و اعتقاد به وجود روزی به نام قیامت نداشته و یا این اعتقاد بسیار ضعیف می باشد و در مقابل افرادی که در انجام فروع الدین تلاش نموده و به آنها را به صورت تکلیف برای خود می دانند، اعتقادی قوی و راسخ دارند. **اصول عقاید**، یا همان ریشه های اصلی دین در انسانها، باید بر اساس تحقیق و پژوهش و مطالعه شکل بگیرد و چون پدر و مادر ما به خدای یگانه اعتقاد داشتند و پیامبر اسلام و ائمه اطهار را قبول داشته اند دلیل خوبی نبوده که ما نیز باید معتقد باشیم و بر هر فرد مسلمان واجب است تا در رابطه با آن پنج مورد بررسی نموده و با اطمینان کافی به آنها ایمان آورد و در غیر این صورت تفاوت زیادی با کسانی که بت پرست بوده اند نکرده و چنانچه در جواب پیامبر اسلام می گفتند ما را از دین پدرانمان بر حذر ندار و قرآن کریم از این استدلال به عنوان جاهلیت یاد می کند. سوالاتی که در شب اول قبر پرسیده می شود تماماً بر اساس پنج اصل و یا همان اصول عقاید می باشد و این اهمیت آنها را بیشتر می رساند. سوال از پروردگار، پیغمبر و امام، همگی از شاخه های اصول الدین می باشند. برای رسیدن به جواب برخی از سوالات می توان از اهل علم و دانشمندان دینی بهره برد تا با خدای خود و خالق هستی بیشتر آشنا شویم، راهنمایان او و کار ایشان را بهتر بشناسیم و جانشینان پیامبر اعظم و اهداف آنها را شناسایی کرده، بهشت، قیامت و منازل سخت و هول ناک جهنم را درک کرده و در نتیجه به سعادت ابدی نائل گردیم. احکام یا دستورات عملی. یا همان ده شاخه که به نام فروع الدین است، از آیات قرآن کریم و

روایات رسیده از امامان معصوم استخراج می شوند. جهت فهم بهتر می توان گفت برای شناخت تکلیف هر مسلمان در برابر نماز، روزه، خمس و غیره لازم است تا فردی که آشنا به آیات و روایات می باشد احکام الهی را از لابلای منابع دینی در آورده که به هر کدام از این احکام، فتوی گفته می شود. چگونگی نماز خواندن، روزه گرفتن و مسائل مربوط به آن را مجتهد و یا همان عالم دینی مسلط بر قرآن و روایات و برخی علوم دیگر از منابع مربوطه استخراج کرده و در کتابهایی به نام رساله های عملیه و یا همان رساله نوشته و در اختیار مردم قرار می دهد تا ایشان تکلیف خود را در برابر چگونگی انجام این ده مورد بدانند و به خطا نروند. استخراج احکام الهی کار بسیار دشواری بوده و به آن سادگی و راحتی که عده ای تصور می کنند نمی باشد. به طور مثال برای آنکه بدانیم وضو گرفتن چگونه بوده و چگونه نماز بخوانیم لازم است تا شما بر چندین علم خاص حوزوی مسلط گردیده که به عنوان مثال می توان این علوم را نام برد. تفسیر آیات قرآن کریم و تسلط بر آیات شریفه، علم رجال (در شناخت روایان احادیث از زمان امام معصوم تا کنون)، علم درایه، علم اصول فقه، علم قواعد فقه، آشنایی کامل و تسلط بر ادبیات عرب، علم حدیث شناسی و ... کسانی که علاقمند هستند تا تخصص فقهی بگیرند نیاز است تا سالیان مدیدی در حوزه های علمیه تحت نظر اساتید زبر دست تعلیم دیده تا بتوانند جزئیات آن ده شاخه دین یا همان فروع الدین را در آورده و به عموم مسلمین عرضه دارند. جا دارد تا در این جا شبهه یا سوال مغرضانه ای را که دشمنان اسلام وارد می کنند را پاسخ دهیم. باید گفت که اصول دین همواره باقی است و مطابق شرایط زمان، مکان و مطابق نیازمندی های جامعه بشری، بیشتر و ژرفتر انکشاف می کند و به سوی تعالی و تکامل عمیق سیر می کند، اما آنچه که فروع دین است و ابسته به زمان بوده و مطابق شرایط زمان و مکان و نیازمندی های مبرم و عینی جوامع بشری به میان می آید، اضافه میشوند، آراش و پیرایش می یابند و حتی شاید هم در نحوه کار برد شان نیز دگرگونی های عینی و ژرف به میان می آید اما در اصل و اصول شان تغییری به میان نمی آید.

**شریعت، طریقت، حقیقت و معرفت:** دانشمندان، شخصیت های علمی و عقیدتی، علما، فقها و عرفا به ما موخته اند که زمانی نام دین بکار به میشود، باید حد اقل سه معنا را آن حصول کرد، و یا به عباره دیگر سه مؤلفه آن را به یاد داشت و مورد توجه ژرف قرار داد. این سه لایه دین داری و دین باوری را عرفا به گونه ای تعریف کرده اند ه میتوان از آن بهره برد و در ضمن در جوار آن تعریف دیگری را نیز باید به میان آورد تا باعث به میان آمدن آشنایی بیشتر در زمینه با این واژه ها و عباره ها گردد. مرحوم شیخ محمود شبستری در اثر خویش "گلشن راز"، می گفت:

### شریعت پوست و مغز آمد حقیقت میان این آن باشد طریقت

**اینگونه**، تقسیم بندی برای همگان آشنا است و در سنت دینی، عرفانی و تصوفی، نیز سابقه دراز دارد. برای روشن شدن این مطلب به سخن مولوی توسل می جوئیم. مولوی در فرآیند آغازین همه دفاتر مثنوی خویش مقدمه ای را من حیث پیش گفتار دارد. در ابتدای دفتر پنجم مثنوی، ضمن مقدمه منثورش، به تعریف طریقت، حقیقت و شریعت پرداخته و مثال های بیشماری را برای بیان این سه موضوع دینداری، دین ورزی و دین باوری، ذکر کرده است. مثال های یاد شده خیلی ها گویا و نهایت آموزنده اند که از طریق آنها به بسیار خوبی میتوان به مقصود تقسیم کنندگان و تعریف کنندگان پی برد.

**" باید دانست که شریعت شمعی است برای رهنمایی کردن و اگر شمع در اختیار تان نباشد در آنصورت را رفتن راهرو با دشواری سردچار می شود. و چون به راه افتادی و راه رفتن**

را آغاز گر شدی، آن در حقیقت امر طریقت شما است و چون به مقصود رسیدی، آن حقیقت است. شریعت مانند آموزش دانش کیمیا است، از طریق آموزگار و یا هم از طریق کتاب، و طریقت استعمال دارو ها و مس را در کیمیا آمیختن است و حقیقت زر شدن مس است. کیمیا دانها به علم کیمیا شاد هستند که این علم را میدانند و عمل کنندگان به علم کیمیا شادند که این گونه کارها از دست شان پوره است و حقیقت یافتگان شادند که ما زر شدیم و از علم و عمل کیمیا، آزاد شدیم" ( کریم سروش، سنت و سکولاریسم، ص، 114)

بعضی، انسانها در همه کارهایشان به گونه ژرف نمی اندیشند و آنچه را که کشت می کنند نیز در مورد بهره برداری و محصول اش درست نمی اندیشند و این که از غارت فکری دیگران نیز در امان باقی مانده باشد، یا چاره ای نمی اندیشند و یا هم غافل هستند، آنگونه که مولوی می گوید:

ما در این انبار گندم می کنیم

گندم جمع آمده گم می کنیم

می نیندیشیم آخر ما به هوش

کین خلل در گندم است از مکر موش

موش تا انبار ما حفره زده است

وز فتنش انبار ما ویران شده

اول ای جان دفع شرّ موش کن

وانگهان در جمع گندم جوش کن

گر نه موش دزد در انبار ماست

گندم اعمال چهل ساله کجاست؟ ( مثنوی، دفتر اول، ابیات، 377-382)

دکتر عبدالکریم سروش، در دنیای امروز شخصیتی است که بیشترین حرف را پیرامون دین داری، دین باوری، دین ورزی، دین باوری عقلانی، دین و سنت ها، دین و تهذیب، نوشته ها آثار و آفریده های فراوانی دارند. برخی از شخصیت های و نویسندگان بارز سروش را، شخصیت پایان دینداری میدانند، به معنی این نیست که موصوف دین داری و دین ورزی را به نقطه پایان می رساند، بلکه سخن سروش در دنیای دین داری و دین باوری امروز سخنی است که دیگر کسی بالاتر و، بهتر، خوبتر و شایسته تر و عقلانی تر از او نخواهد گفت. موصوف دین داری را به گونه های زیر تقسیم کرده است:

دینداری معیشت اندیش: عارفان مسلمان سه دسته یا سه نوع دینداری را معرفی کرده اند: دینداری شریعتی، طریقتی، و حقیقتی. آنها بی جهت به این گونه تقسیم بندی دست نبرده اند. آنها هم به محتوا، سیاق و درونمایه تعلیمات دینی نظر داشتند و هم به هدف و غایتی که شارع از

تشریح و آوردن دین مد نظر داشته است. ما در این عرصه گونه دیگری از دین داری را به معرفی می‌نشینیم که این تقسیم بندی نیز مانند مسایل گذشته دارای اهداف و غایتی است و در حقیقت پاسخی است به آن همه پرسش هایی که ما همگان به آنها مواجه هستیم. دین داری معیشت اندیش، دینداری است که دین را برای زندگی می‌خواهد. یعنی اینکه، در درجه اول، آنکه در اینگونه دینداری مهم است زندگی کردن و داشتن یک زندگی انسانی، یک حیات آباد و یک محیط قابل تحمل است. دینداری معیشت اندیش معتقد است که با دین دار بودن بهتر می‌توان زندگی کرد و زندگی را تحمل پذیر تر ساخت. نباید از این کلام معنای منفی و یا مذمومی را دریافت کرد. این معنا را میتوان به صورت های بسیار عالی و معقول نیز عرضه کرد. **دینداری معیشت اندیش** همین تئوری یکی بودن دین و سیاست است. موضوع یکی بودن دین و سیاست، از اجزا و مؤلفه های دینداری معیشت اندیش است. دینداران معیشت اندیش به این باور هستند که برای داشتن یک سیاست صحیح، سیاست مداران باید متدین باشند و متدینان باید سیاست مدار باشند و تعلیمات و احکام فقهی و شرعی را باید در سیاست ورزی های خود بکار بگیرند. **مرحوم دکتر علی شریعتی همواره می‌گفت: " دینی که بدر دنیا نمی‌خورد، بدر آخرت هم نخواهد خورد"**

**دینداری معیشت اندیش دوگونه :** دینداری معیشت اندیش می‌تواند دو صورت پیدا کند: یکی صورت **عالمانه** و دیگری صورت **عامیانه**. صورت عامیانه آن دینداری معیشت اندیشی است که نزد عوام وجود دارد، که دین را برای دنیا می‌خواهد و گاه به نحو افراطی در این راه پیش می‌رود و حتی کار شان به استفاده نادرست از دین و اندیشه دینی می‌انجامد. ویژگی آنان این است که مقلد و عامی هستند. یعنی اینکه از خود شان رای تحقیقی ندارند و این نکات را با قوه عقل و خرد خویش کشف نکرده اند. اما دینداری معیشت اندیش عالمانه متعلق به کسانی است که هم به نحو عالمانه ای تعلیمات و آموزش دین را در نظر دارند و هم دنیا را خوب می‌شناسند و آگاهانه یکی را جرج دیگری میکنند. مثال اعلاای این دینداری معیشت اندیش شخصیت های مانند مرحوم دکتر علی شریعتی هستند.

**دینداری معیشت اندیش عامیانه:** دینداری معیشت اندیش عامیانه، از رایج ترین دینداری در همه جوامع و در تمام ادوار تاریخی دین است. این دینداری است که می‌توان گفت تقریباً هیچ گاه از میان نمی‌رود. اگر به نوشته های ویل دورانت، تاریخ نگار معروف که تاریخ را به وجه خیلی ها ژرف کاویده است و قریحه خوبی هم در تاریخ نویسی داشته است توجه کنیم، نگاهی به اندیشه های دینی داشته، اهمیت، اثر گزار و نقش دین را در طول تاریخ به چشم مؤرخانه نگریسته است. داورای های او در باب دین، داورای های فشرده و در عین حال نکته سنجانه ای است که در جایی می‌گوید: **" دین صد جان دارد"** یعنی تجربه تاریخی نشان میدهد که به هر ترتیب جان دین را بگیرند و از هر راهی به او زخمی وارد کنند و خون او را بریزند، دوباره همچون موجودی جاندار، زنده و سر حال سر بر می‌آورد و ادعای هستی و حضور می‌کند. یعنی دینداری از میان نمی‌رود. از این سبب بجای آنکه در راستای انهدام آن سعی ورزید، باید در تلاش آن شد تا دین را از چنگال آنهایی که آن را بر خلاف هدایت و مشیت الهی در تقابل با منافع انسانی و کافه بشریت قرار میدهند نجات داد و بینش عقلانی، اجتماعی و انسانی آن را به مثابه اصول بنیادین زیست با همی من حیث اشرف آفرینش، محفوظ و مصون نگذاشت. ویل دورانت در جای دیگری این گونه می‌افزاید: **" دین هر چه اسطوره ای تر باشد دین تر است"**، این تعبیر ویل دورانت درست است اما به شرط اینکه آنها را فقط بر دینداری معیشت اندیش عامیانه تطبیق کنیم. اگر به جوامع مسیحی غربی و امریکای شمالی نظر اندازیم، با وصف آنکه دین دیگر حاکمیتی ندارد و جوامع به اصطلاح سکولار شده اند، اما روحانیت و کلیسا همچنان بر قرار است و حضور روحانیون در همه امور شخصی، مانند ازدواج، طلاق، تولد و مرگ و میر، حضور

چشمگیری دارد و متدینان به طور کلی نمیتوانند رشته مناسبات و تعلقات شان را از روحانیت و از مراسم تشریفات مذهبی و دینی، ببرند. مثلن در کشور ما افغانستان نیز اکثریت دینداران همچنان به روحانیت وابستگی دارند و همچنان اتفاقات و صدقات شان را به این روحانیون می پردازند و مسایل شان را از آنها می پرسند و پای سخن و حرف شان می نشینند و پند و اندرز شان را می پذیرند. و این ها همه متعلق به دینداری معیشت اندیش عامیانه هستند. یک چیز در مورد روحانیت در همه ادیان مسلم است، و آن اینکه زندگی آنان از راه دین میگذرد و از راه دین ارتزاق میکند. و از همین طریق است که باید روحانیت دینی و روشنفکران دینی را از هم تفکیک کرد. روشنفکران دنی، هر اشتراکی را هم که با روحانیت داشته باشند، یک چیز شان با آنان تفاوت دارد: آنان از راه دین و یا از ناحیه دین ارتزاق نمی کنند. یعنی نان و غذای روشنفکران دینی وابسته به دیانت شان نیست. به مفهوم دیگر، هدایت را به شرط مزد و پاداشت نمی کنند. اگر نگاه علمی ژرفی به دینداری داشته باشیم، باید گفت که دینداری، **معیشت اندیش، معرفت اندیش و تجربت اندیش** را میتوان نام گرفت. و یا به گونه دیگر، **دین ورزی بدنی، دین ورزی مغزی، و دین ورزی قلبی**، نام گرفت.

**دینداری معرفت اندیش:** بدون تردید دینداری معرفت اندیش با دینداری معیشت اندیش مخالفتی ندارد، اما نقطه تمرکز جای دیگری است. این دینداری در دین چیز دیگری می بیند و از دین چیز دیگری می خواهد. هم انتظارش فرق می کند و هم رویکردش به دین تفاوت دارد. اساسن برای یک دیندار معرفت اندیش دین یک مقوله معرفتی است. دین معرفت اندیش تقریبین با دین کلامی و فلسفی منطبق میشود. دیندار معرفت اندیش همواره سعی میورزد تا در همه موارد مانند، خدا شناسی، پیامبر شناسی، وحی و عقلانیت، آخرت، عالم غیب، طبیعت و ماورای طبیعت، مذاقه و نفوذ فکری، معرفتی، فلسفی و عرفانی بکند، و همه شان تعریف، تعبیر و تفسیر دقیقی را در اختیار سایر دینداران قرار دهد. دینداری معیشت اندیش در واقعیت یک دینداری جزم اندیش و مقلد است و نمیتواند پای خویش را فراتر از جایی بگذارد که دیگران و یا به اصطلاح بزرگان گذاشته اند. دیندار معیشت اندیش با بینش پلورالیسم آستی نا پذیر است و همواره تک گرایی را ترجیح داده و در برابر هر گونه جمع اندیشی و کثرت گرایی، عکس العمل های بی مورد را بازتاب میدهد. دینداری روحانیت وابسته به مقلدان است و نه محققان.

حضرت حافظ در شمار دیندارانی است که در زندگی عقیدتی اش، این سه مرحله دینداری: معیشت اندیش، معرفت اندیش و تجربت اندیش را سپری نموده است. همه این ها یکی پس دیگری تجربه کرد. پاره بزرگی از زندگی حافظ در دینداری معرفت اندیش گذشته است و می توان گفت که کل دیوان حافظ بیان این مرتبه ای از مراتب دینداری است و هم نحوه از تجربه دینی و تجربه انسانی است، آنگونه که می گوید:

**چو هر خبر که شنیدم رهی به حیرت داشت**

**از این سپس من و رندی و بی خبری**

**و یا هم :**

**ای آفتاب خوبان می جوشد اندرونم**

**یک ساعت بگنجان در سایه هدایت**

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود

از گوشه ای برون آی ای کوکب هدایت

از هر طرف که رفتم جز و حشتم نیفزود

زنهار از این بیابان وین راه بی نهایت

عشقت رسد به فریاد، در خود به سان حافظ

قرآن ز بر بخوانی با چهارده روایت

می گوید، حتی اگر مثل حافظ ، حافظ قرآن باشی و آن را با چهارده روایت و قرائت بخوانی و با تمام قوانین زیر و زبر، تجوید، زیر و بم ها و اختلاف گونه های قرائت و قوت داشته باشی و باز هم بخوانی ، باید بدانی که این ها به تنهایی به فریاد تو نخواهند رسید. آنچه به فریاد تو میرسد عشق است و آنها هم عشق عقلانی، یا رندی است، و رندی خود شهامت فکری و عقلانی است.

زاهد ار راه به رندی نبرد معذور است

عشق کاری است که موقوف هدایت باشد

هدف حضرت حافظ این است ، اینکه آدمی فقط قرآن را حفظ باشد، یا فقط اعمال ظاهری را انجام بدهد، به فریاد آدمی نمی رسد و موجب سعادت نهایی او نمی شود. لطیفه و گوهر دیگری نیز لازم است که وجود آدمی را متحول کند تا آدمی در همین جهان بهشت خود را بر دوش به جهان دیگر حمل بکند. انسان اگر تنها به همین ظاهر اکتفا کند، شاید از جمله اهل نجات باشد اما اهل نجات بودن با اهل سعادت بودن و تکیه زدن بر مناصب و مسند های عالی قرب فرق دارد. آدم ممکن است جهنم نرود و لی جهنم نرفتن کجا و در مراتب عالی رضوان الهی نشستن کجا! میان این دو فاصله بسیاری است.

گیرم که هزار مصحف از برداری

آن را چه کنی که نقش کافر داری

سر را به زمین چو می نهی وقت نماز

آن را به زمین بنه که در سر داری

در حقیقت هر آنچه انسان در شیرازه طاعت و عبادت انجام میدهد، باید یقین داشته باشد که همه کار کرد هایش برای رضای خداوند تبارک و تعالی است و نه بخاطر آنکه چیزی را کمایی کند و آنهم نه از طریق درست بلکه در راستای اغواسازی دیگران و فریبکاری های فردی در میان امت مسلمه، آنگونه که در شعر زیر میخوانیم:

از گمان و از یقین بالاترم

وز ملامت بر نمی گردد سرم

چون دهانت خورد از حلوی او

چشم روشن گشتم و بینای او

پا نهم گستاخ چون خانه روم

پا نلرزانم، نه کورانه روم

**دین تجربت اندیش :** دین تجربت اندیش آن دینی است که به حصول آن تجربه دینی من حیث جوهر اصلی نقش خود را بازی میکند. در این شیوه دینداری در حقیقت انسان زمانی که اعمال

انجام میدهد، هم آنها باید پابند شیرازه اخلاقی باشند. هر عمل دینی را که انجام میدهد به آن معنا می بخشد و تجربه دینی و درون مایه دینی را قوت و نیرو می بخشد. این بخش از دینداری در حقیقت انسان را در شیرازه کار کرد ها ، باور ها، و دین ورزی های تاریخی قرار میدهد و دیندار را باور مند تر، معتقد تر، پویا تر متجسس تر می سازد. در فرجام باید گفت که هیچ دینی وجود ندارد که در مورد بینش پلورالیسم، شایسته سالاری، تعدد پسندی و جمع گرایی سخن نگوید، اما مادامی که موضوع بر سر کردار و پندار می آید، شاید تفاوت های بی مانندی را در بر داشته باشد. در هر حالت دین باید وسیله وصت باشد و نه مفارقت، آنگونه که مولوی می گوید:

بشنو ازنی چون حکایت می کند  
از جدایی ها شکایت می کند  
کز نیستان تا مرا ببریده اند  
وز نفیرمرد وزن نالیده اند  
سینه خواهم شرحه شرحها زفراق  
تا بگویم شرح درد و اشتیاق

**شاد باشید**